

وجود همین فاکتور است. در واقع، اگر وضعیت جامعه به جایی رسیده باشد، که بالایی‌ها دیگر قادر به حکومت نباشند و پایینی‌ها هم دیگر قدرت بالایی‌ها را قبول نداشته باشند، چرا جامعه باید تن به «رفراندوم» بدهد؟! چرا مردمی که بر حکومت سرمایه شوریده‌اند، و در حال کندن پایه های این حکومت از زمین سست زیر پای آن هستند، باید به آمدن حکومت دیگری از همان جنس و کارکرد طبقاتی رضایت بدهند؟! برای مردم کارگر و محرومی که دست به کار مبارزه علیه استثمار و ستم سرمایه داری می‌شوند، چه تفاوت می‌کند آن که در دولت و پارلمان بورژوازی نشسته است، یا آن که بر شهر و کارخانه ریاست می‌کند، و حکم به فقر و فلاکت و بیکاری و بی حقوقی توده‌ی مردم می‌دهد، معمم باشد یا مکلا، جمهوری خواه باشد یا مشروطه طلب؟! سرمایه دار، سرمایه دار است. معمم و مکلاش، جمهوری خواه و مشروطه طلب اش، از زاویه‌ی منفعت مردم کارگر و محروم، تفاوتی با هم ندارند. کارگر در نظام سرمایه داری باید استثمار شود، باید چرخ سرمایه را بگرداند، و در همان حال که بر ثروت و قدرت سرمایه می‌افزاید، ذره ذره جان و حرمت انسانی خود را از کف بدهد. این، فلسفه‌ی وجودی سرمایه داری است. و «رفراندوم» طرحی است که در واقع راه نجاتی در شرایط بحرانی – آن هم در صورتی که امکان تحقق آن وجود داشته باشد – در برابر سرمایه داری می‌گذارد. و می‌کوشد با فریب جامعه، از «خطر انقلاب» جلوگیری کند و امکان تداوم فلسفه‌ی وجودی سرمایه داری را تامین نماید. اما اگر نیروی اجتماعی مردم معترض به چنان حدی رسیده باشد که بتوانند دولت سرمایه را به زیر بکشند، هیچ دلیلی ندارد که این کار را بر مبنای طرح «رفراندوم» – و در پناه حمایت بورژوازی بین المللی – انجام بدهند و یک دولت دیگر سرمایه را بر جان و سرنوشت خود حاکم کنند. در این صورت، چیزی محتمل‌تر و شیرین‌تر از آن نیست، که چنین مردمی کل نظام سرمایه داری را نشانه برونند و بخواهند که اختیار جان و سرنوشت و جامعه‌ی خود را به دست بگیرند.

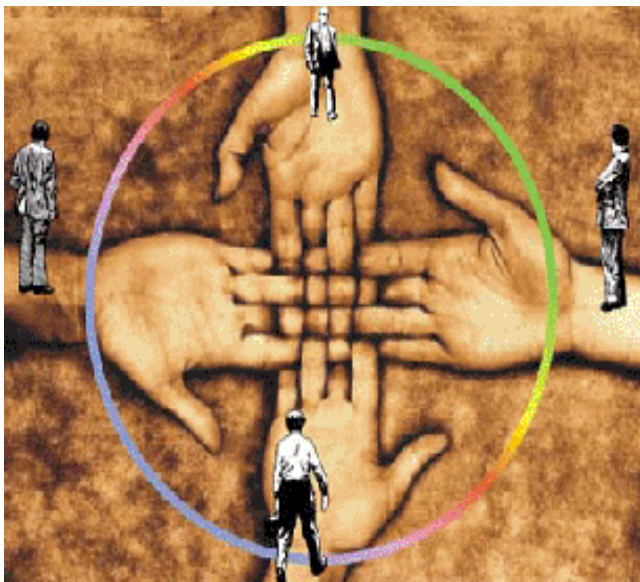
افزون بر این‌ها، تا آن جا که به شرایط جاری در ایران برمی‌گردد، هنوز نه جمهوری اسلامی در برابر مبارزه‌ی مردم کارگر و محروم به وضعیتی دچار شده که حاضر به پذیرش طرح «رفراندوم» شود، نه جریانات مدافع این طرح بورژوا لیبرالی چنان وزنه و نیروی سیاسی‌یی در جامعه هستند که بتوانند آن را به خواست فراگیر توده‌ی مردم تبدیل کنند، و نه وجود طبقه‌ی کارگر و رادیکالیسمی که به نظر می‌آید به عنوان یک طبقه و نیروی اجتماعی دارد وارد میدان مبارزه‌ی طبقاتی می‌شود، شانس‌ی برای تحقق این طرح باقی می‌گذارد. طرح «رفراندوم» در شرایط جاری ایران، طرحی بر آب است. باید برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی به نیروی متحد و متشکل مردم کارگر و محروم تلاش کرد. این، تنها راهی است که امکان مشارکت

برده‌ی نمایش انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی هم پایین افتاد. در ورای تمامی جار و جنجالی که پیرامون این انتخابات به راه انداخته شده بود، تنها آن چه که حتا با نگاهی ساده به حقیقت زندگی جامعه نیز محتمل جلوه می‌کرد، رخ داد: انبوه مردم جان به لب رسیده در انتخابات شرکت نکردند؛ و انزجار خود از جمهوری اسلامی، از جناح‌های مختلف آن، و از اعوان و انصار ریز و درشت اش را با صدایی رسا – که به گوش همگان رسید – اعلام نمودند.

آن چه که پس از پایین افتادن پرده‌ی نمایش جنجالی و مضحک انتخابات مجلس هفتم – بیش از گذشته – در بوق می‌شود، طرح «رفراندوم» است؛ طرحی که به زعم جریانات بورژوازی، تنها بدیل ممکن حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی و وضعیت نابسامان و متلاطم جامعه است. «رفراندوم»، اما یک طرح بورژوا لیبرالی است که در اساس برای جا به جایی قدرت در طبقه‌ی بورژوا و سرمایه دار – در شرایطی که بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، سرپای یک جامعه را در خود فرو می‌برد و «خطر انقلاب» مردم کارگر و محروم را جلوی چشم می‌گیرد – مطرح می‌شود. با «رفراندوم»، در واقع قرار بر این می‌گردد که بدون کم ترین تغییر در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نظام حاکم، یک دولت سرمایه به اعتبار انزجار و اعتراض گسترده‌ی مردم مرخص شود و دولت دیگر سرمایه برای به بند کشیدن همین انزجار و اعتراض توده‌ای بر جای آن بنشیند و مسئولیت اجرایی همان نظم گذشته را بر عهده بگیرد. و این نظم گذشته، همان قرارها و قراردادهایی است که باعث انزجار و اعتراض گسترده‌ی مردم، لرزان شدن دولت سرمایه، اختلال در ساختار جامعه‌ی مدنی بورژوازی، سر بر آوردن «خطر انقلاب»، و در نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها، ضرورت تغییر دولت سرمایه برای بورژوازی شده است.

طرح «رفراندوم»، کم ترین مشکلی را از مردم کارگر و محروم حل نمی‌کند؛ بر فقر و فلاکت، بر بیکاری و گرسنگی، و بر بی حقوقی سیاسی و اجتماعی گسترده‌ی آنان نقطه‌ی پایان نمی‌گذارد؛ فقط امکان حل قطعی همه‌ی این مصائب – که می‌باید به نیروی متحد خود مردم کارگر و محروم صورت گیرد – را تا اطلاع ثانوی به نفع بورژوازی به تاخیر می‌اندازد. طرح «رفراندوم»، سیاستی معطوف به خرید «فرصت» برای نظام سرمایه داری است، تا در شرایط بحرانی بتواند پیکر لرزان و هراسان خود را بازسازی و متشکل کند و از پس سرکوب و استثمار مجدد مردمی که حق خود از زندگی را می‌خواهند، برآید.

صفت مشخصه‌ی طرح «رفراندوم» – که از همین رو با حمایت بورژوازی بین المللی نیز هم راه است – جلوگیری از رادیکالیسم جامعه، به خانه فرستادن مردم کارگر و محروم، و تعطیل کردن مبارزه‌ای است که در تداوم خود می‌تواند به هدف تغییر بنیادین نظام حاکم فرا برآید. پاشنه‌ی آشیل طرح «رفراندوم» هم درست در



توده‌ی مردم در تعیین سرنوشت انسانی جامعه را تامین می‌کند.

\*\*\*

پایان نمایش انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی، در عین حال پرده‌ی آخر نمایش کسالت بار «اصلاحات» - و آن چه که به «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی» موسوم گشت - نیز بود. در سال‌هایی که به یمن وجود نمایش «اصلاحات»، با به خون کشیدن و سرکوب مردم معترض سپری شد، تلاش بسیاری توسط جریانات بورژوایی - و برخی از آن‌هایی که تحت عنوان «چپ» و «سوسیالیست» فعالیت می‌کنند - صورت گرفت تا وجود «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوایی» به عنوان تنها بدیل ممکن بن بست سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جمهوری اسلامی، و یا حداقل یک بازیگر و فاکتور اصلی در تحولات جاری، قلمداد شود. رفرمیسم بورژوایی چنان وزنه‌ی سنگینی در ذهن و عمل برخی از این جریانات به اصطلاح «چپ» و «سوسیالیست» یافت، که در انتظار آن روز آفتابی و روشن، که مبارزه در صفوف بورژوازی به فرجام نهایی خود برسد؛ بورژوازی صنعتی بر بورژوازی تجاری تفوق یابد؛ شرایط کلاسیک مبارزه‌ی طبقاتی بین طبقه‌ی بورژوازی و طبقه‌ی کارگر فراهم شود؛ و «سوسیالیسم» در کلیت خود قابل «پیاده شدن» گردد؛ دست روی دست نشستند. و رای این تئوری پردازی‌های پا خورده و عبث، اما آن چه که وضعیت جاری بحران حکومتی بورژوازی، و محتوای حقیقی اختلافات میان جناح‌های مختلف سرمایه را از گذشته‌ی آن متمایز می‌کرد، نه حضور «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوایی»، که بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری و انسداد شیوه‌ی مرسوم حاکمیت سیاسی بورژوازی در ایران بود.

در یک دوره‌ی تاریخی در حیات سرمایه داری در ایران، بخشی از بورژوازی برای غلبه بر انسداد سیاسی جمهوری اسلامی و تداوم کارکرد سرمایه به نتایج و راه‌حلهایی رسیده بود، که هر چند با سیاست‌ها و روش‌های جاری بخش دیگر بورژوازی تفاوت‌هایی داشت، اما عاقبت - در متن سر در گمی بورژوازی - توانسته بود توافق عمومی صفوف آن را، علی‌رغم برخی کارشکنی‌ها یا مقاومت‌های منفی، برای به اجرا در آوردن راه‌حلهای خود جلب کند؛ راه‌حلهایی که در واقع برای نجات جمهوری اسلامی از بن بست سیاسی و اجتماعی، و همین‌طور انزوای بین‌المللی آن، طراحی شده بود. فلسفه‌ی وجودی دولت خاتمی - و «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی» - جز خریدن فرصت برای رژیم، تلاش برای بیرون آوردن آن از بن بست سیاسی و اجتماعی، و غلبه بر انزوای بین‌المللی‌اش، نبود. در زمینه‌ی اقتصادی نیز می‌بایست همان سیاستی پی گرفته می‌شد، که کارگزاران سازندگی و دولت رفسنجانی سنگ بنای آن را چیده بودند: سیاست خصوصی سازی و تعدیل نیروی انسانی، که بیش از این هم تاثیرات مخرب خود را در ابعاد غیر قابل تصور فقر و فلاکت، بیکاری و گرسنگی، فحشا و اعتیاد، و فروپاشی میلیونی خانواده‌های کارگر و محروم آشکار کرده بود. اسم‌اش را «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی» گذاشتند! هر چه که بود و خوانده شد، اما این تلاش بورژوازی یک ویژگی قابل تاکید داشت: تاریخ مجادلات پیشین گرایشات مختلف بورژوازی در اساس بر بستر انکشاف کاپیتالیستی جامعه و برای تامین سلطه‌ی سیاست‌های این یا آن گرایش بر روند سرمایه داری شدن جامعه جریان می‌یافت، اما کشمکش سال‌های اخیر بورژوازی در شرایط بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری صورت می‌گرفت. و درست به همین خاطر،

بر ضعف و درماندگی آن تاکید می‌کرد. سرانجام نیز چون در برآوردن اهداف اولیه‌ی خود موفق نگشت و به گل نشست، به ناچار می‌بایست میدان را خالی می‌کرد. انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی، پرده‌ی آخر نمایش کسالت آوری بود که در سالنی سوت و کور اجرا می‌شد. پرچم آن «اصلاحات» پایین افتاد. و حال، سوت دلان «اصلاحات» و طراحان «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی» باید به فکر پرچمی دیگر باشند!

امروز، همان مشکل قدیمی - که به خاتمی و «اصلاحات» میدان داده بود - یک بار دیگر در برابر بورژوازی قد برافراشته است و پاسخ می‌طلبد. این بار اما، به همان اندازه که صفوف بورژوازی درهم ریخته تر، متشت تر و ضعیف تر است؛ مردم کارگر و محروم، معترض‌تر، هوش مندتر، و دل بسته تر به زندگی انسانی و آزادی و برابری هستند. جمهوری اسلامی به گذشته‌ی خود رجوع کرده است. گذشته‌ای که مهر بن بست و شکستی به درازای خود را بر پیشانی دارد. اقدامات و سیاست‌های جمهوری اسلامی از فردای انتخابات مجلس هفتم - که در صحنه‌ی اجتماعی ایران با برقراری اختناق خونین و سرکوب وحشیانه‌ی اعتراضات مردم کارگر و محروم، در عین ایجاد زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی اقتصادی متکی بر «مشت آهنین»، و در عرصه‌ی بین‌المللی با تلاش برای دادن امتیاز و بستن قراردادهای صنعتی و تجاری با دول سرمایه داری، به ویژه با دول اروپایی، و جلب حمایت آن از خود، متعین می‌شود - بعید است که به تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی منجر شود و موقعیت آن را در برخورد با مشکلات متعدد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌یی که دارد و در مواجهه با مردمی که حق خود را می‌خواهند، بهبود بخشد. بگیر و ببند و سرکوب خونین مردم معترض، حتا اگر ممکن باشد، تاثیراتی کوتاه مدت خواهد داشت. و پس از آن، اعتراضات مردم کارگر و محروم مجدداً از سر گرفته خواهند شد؛ این بار اما با تجربه و قوتی بیش‌تر از پیش! به ویژه که بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری، امکان رشد و توسعه‌ی اقتصادی، برخورداری از کار و تامین اجتماعی، و شرایط زندگی بهتر را از جمهوری اسلامی سلب می‌کند. و این وضعیت به نوبه‌ی خود، به طور فزاینده‌ای بر دامنه و عمق تنش‌های سیاسی و اجتماعی جاری در ایران می‌افزاید.

رویاری مردم معترض با نیروهای سرکوب گر جمهوری اسلامی در ایذه، باغ ملک، فیروزآباد، اندیمشک، بم، نیشابور، تهران، کشتار کارگران مس خاتون آباد در شهر بابک، اعتراضات وسیع مردم در شهرهای مختلف کردستان، شورش خونین مردم فریدون کنار، راه اندازی چندین تجمع اعتراضی علیه غارت گری صندوق‌های قرض الحسنه در اصفهان و زنجان و شیراز، اعتصاب سراسری بیش از ۲۰۰ هزار معلم و...، هر چند به دلایل متفاوت و جدای از هم رخ داده‌اند، اما حلقه‌ها بهم پیوسته‌ی پدیده‌ی واحدی هستند، که مبنای وجودی آن نظام حاکم و اعتراض به مصائب ناشی از آن است. اتفاقات پس از اول اسفند، نه دوره‌ی ثبات و اقتدار جمهوری اسلامی، که دوره‌ی گسترش مبارزه‌ی مستقیم مردم کارگر و محروم علیه جمهوری اسلامی است. آن چه که در این وضعیت، می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای ایفا کند، وجود طبقه‌ی کارگر و جنبشی است که به تدریج دارد به قدرت طبقاتی خویش پی می‌برد، اجزای پراکنده‌اش را بهم متصل می‌کند، و زمینه‌های مبارزه‌ی متحد و سراسری و ایجاد تشکل طبقاتی و ضد سرمایه داری‌اش را به وجود می‌آورد. اگر راه نجاتی از جهنم جمهوری اسلامی و دسترسی به یک زندگی انسانی وجود داشته باشد، در ابراز وجود همین پدیده است!

\* \* \*

اعتصاب کارگری برای جمهوری اسلامی، چنان «خطرناک» است که به هر ترتیب باید از بروز آن جلو گرفت: چه با به خاک و خون کشیدن کارگران و چه با صدور فتوای مذهبی. دیروز، خمینی بود که اعتصاب کارگری را «حرام است!» خوانده بود. و امروز، خامنه‌ای است که اعتصاب کارگری را «جایز نیست!» اعلام می‌کند. شرایط اجتماعی بین «دیروز» و «امروز» در بنیان‌های خود تغییری نکرده است. دیروز – در شرایط جنگ با عراق – احتمال بروز اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ی کارگری، لرزش مرگ بر تن جمهوری اسلامی انداخته بود. و امروز – در شرایط جنگ کارگران با سرمایه داران – اعتراضات و اعتصابات فزاینده‌ی کارگران، تب مرگ به جان جمهوری اسلامی انداخته است.

اعتصاب کارگری، چنان «خطرناک» است که می‌تواند پرونده‌ی سراسر ستم و استثمار، و کشتار و جنایت، جمهوری اسلامی را ببندد. و صدور فتوا در «حرام است!» و «جایز نیست!» آن، ابزاری است که حتا اگر به فریب بخشی از کارگران و شکاف در صفوف آنان میدان نهد، حداقل یک حکم «شرعی» است که حمله‌ی چماق داران و چاقوکشان جمهوری اسلامی به صفوف کارگران اعتصابی و به خاک و خون کشاندن آن‌ها را مجاز و مشروع می‌کند.

اعتراض و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی کاپیتالیستی، اقدامی سیاسی است که تقابل سیاسی دایمی کارگر و سرمایه دار در جامعه را آشکار می‌کند؛ زیرا که مبارزه و اعتراض به طور کلی، و به ویژه هر مبارزه و اعتراض کارگری به اعتبار وزن طبقه‌ی کارگر در جامعه و موقعیت آن در تولید سرمایه داری، به سرنوشت حاکمیت سیاسی جامعه مربوط می‌شود. این امر، در شرایط ویژه‌ی امروز ایران، اهمیتی دو چندان می‌یابد. اعتراض و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در این جا – حتا که حول خواست‌های اقتصادی‌ی نظیر «دریافت حقوق معوقه» و... صورت گیرد – بنا به ماهیت این شرایط ویژه، اقدامی به شدت سیاسی است. و می‌تواند حاکمیت سیاسی جامعه، که تنها با اتکا به حربه‌ی سرکوب و اختناق خونین دوام آورده است، را درهم بشکند. اعتصاب کارگری، نقطه‌ی اوج اعتراض و مبارزه‌ی طبقه‌ی است که

به یمن در دست داشتن اهرم‌های تولید سرمایه داری، از موقعیت و قدرتی هراس انگیز برای به زانو در آوردن سرمایه داری برخوردار است. لرزش آشکار جمهوری اسلامی از اعتصاب کارگری و تلاش برای «حرام است!» و «جایز نیست!» خواندن آن، از همین بابت است. این، پاشنه‌ی آشیل جمهوری اسلامی و نقطه‌ی قوت طبقه‌ی کارگر است. فقط کافی است به تجربه‌ی اعتصاب کارگران نفت در انقلاب ۵۷ نگاهی بیاندازیم.

\* \* \*

از تهاجم نظامی آمریکا به عراق و اشغال آن، سالی گذشت؛ سالی که اما درد و رنج مردم کارگر و محروم عراقی در لحظه به لحظه‌ی آن حتا در وصف و خیال هم نمی‌گنجد. انبوه بیکارانی که در جست و جوی کار و نان، روز را به شب می‌رسانند؛ توده‌ی وسیع مردمی، که در فقر و فلاکت دست و پا می‌زنند؛ کودکانی که از بیماری و گرسنگی بر دستان لرزان پدران و مادران خود جان می‌دهند؛ خیل آوارگانی، که به دنبال سرپناهی برای زندگی با پاهایی خسته از شهری به شهر دیگر می‌روند؛ صدها زن و دختری، که هر روز قربانی تجاوز و آدم کشی جانبران مسلح و مزدور می‌شوند؛ انفجار دایمی بمب‌هایی، که تکه‌های بدن‌های مردم هراسان و بی دفاع را سنگ فرش کوچه‌ها و خیابان‌هایی به وسعت عراق می‌کند؛ دستجات مسلح مذهبی و ناسیونالیستی‌ی، که بر جان و سرنوشت مردم حاکم شده‌اند، باج می‌گیرند، تجاوز می‌کنند، آدم می‌کشند، قوانین شریعت را به ضرب گلوله و دشنه برقرار می‌کنند؛ ... و این‌ها تنها گوشه‌ای از تصویر تکان دهنده‌ی عراق اشغالی است.

تهاجم نظامی به عراق – در متن بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری جهانی – به وقوع پیوست، تا به زیان مردم کارگر و زحمت کش عراق (و کل جهان) از تنزل فاحش نرخ سود جلو بگیرد و یک دوره‌ی تاریخی از رقابت سرمایه داری آمریکا با سایر بلوک‌های سرمایه داری جهانی را به سود آن به پایان برساند. این جنگ – مانند هر جنگ دیگر سرمایه داری – در بنیان‌های خود قرار بود امکانات ضروری برای بازتولید و استمرار حیات سرمایه داری در اشکالی به مراتب وحشیانه تر را مهیا کند؛ قرار بود حکومت وحشت و ترور را به شکل متعارف نظم سیاسی سرمایه بدل نماید و مردمان جهان را به تحمل مصائب روزافزون سرمایه داری ناچار گرداند؛ قرار بود نفس جنبش‌های کارگری و کمونیستی، و هر جنبش اجتماعی حق طلبانه‌ی دیگر، را بگیرد و آن‌ها را تا نقطه‌ی صفر به عقب براند؛ قرار بود نه فقط عراق، که تمامی خاورمیانه را به تیول سرمایه داری آمریکا تبدیل کند و نه فقط سرنوشت مردم کارگر این منطقه با اهمیت جهان را در موقعیت قربانی دست و پا بسته‌ی سرمایه تثبیت نماید، بلکه به همین اعتبار، سطح زندگی، دست مزد، تامین اجتماعی، و میزان حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی در گستره‌ی جهان – حتا در خود آمریکا – را پایین بکشد.

به جهان بنگرید! جنگ سرمایه داری، به نظر می‌آید که در تحقق بخشی از اهداف خود موفق بوده است. عراق به سرعت به زانو در آمد و اشغال شد؛ سطح معیشت و استانداردهای کار مردم کارگر و زحمت کش جهان بیش از پیش مورد تعرض قرار گرفت؛ سقف تامینات اجتماعی پایین‌تر کشیده شد؛ میلیون‌ها کارگر به خیل بیکاران افزوده شدند؛ جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی متحمل فشارهای افزون‌تری گشتند؛ آزادی‌های سیاسی و مدنی، حتا در خود آمریکا، مورد تحدید قرار گرفتند؛ و... اما این‌ها همه‌ی تصویر

جهان ما نیست. اعتراض و مقاومت، هر چند پراکنده و هر چند ضعیف، در جای جای این جهان در برابر این تعرض وحشیانه سرمایه داری به انسان و حق زندگی انسانی شکل گرفت؛ مشروعیت جامعه‌ی مدنی بورژوازی در افکار عمومی خود دموکراسی‌های غربی شکافی عمیق برداشت؛ دولت‌های سرمایه داری بیش از گذشته پایه های اجتماعی خود را از دست دادند و عریان‌تر از گذشته به نهاد مذهب و ارتش متکی گشتند؛ و به یمن این تحولات، پیچیده ترین مسایل سیاسی و اجتماعی با سادگی و شفافیت بیش‌تری به ویژه برای نسل جوانی، که دنیا را جای امنی برای آسایش و رفاه خود می‌خواهد، قابل درک و فهم شدند.

در خود عراق نیز – بر خلاف خوش بینی‌های اولیوی استراتژیست‌های سیاسی و نظامی سرمایه داری – «پیروزی»، با همان سرعتی که رخ داد، به سرآغاز یک افول و شکست تاریخی برای سرمایه داری آمریکا (و جهان) بدل شد. عراق اکنون به «باتلاقی» می‌ماند، که نیروی آمریکا و متحدین‌اش را در خود فرو می‌برد، بدون آن که حتا نشانی از حل جنی مشکلات فزاینده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود را آشکار کند. آن چه بر پیچیدگی و حساسیت اوضاع عراق می‌افزاید، نه وجود دستجات مسلح مذهبی و ناسیونالیستی که هر یک سهم خود را از خون یغمای ثروت و قدرت می‌خواهند، و عموماً حمایت بی دریغ لشکر «پیروز» را یدک می‌کشند، که فاکتور مردم محروم و جان به لب رسیده‌ای است که در متن یک جامعه در هم شکسته و متلاشی شده، امید یک زندگی شایسته‌ی انسان را در دل می‌پروراند؛ مردمی که حتا اگر دیروز از سر استیصال از وجود دیکتاتوری رژیم بعثی به «خیرخواهی» آمریکا در

تهاجم نظامی به عراق کم‌ترین توهمی هم داشتند، امروز به یمن تجربه‌ی سراسر درد و رنج فوق تصور خود دریافته‌اند که امید به آمریکا – و به متحدین داخلی و خارجی آن – سرابی است، که تا هم اکنون نیز ره به ناکجاآباد برده است.

عراق در امواج فزاینده‌ی مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود غرق خواهد شد، اگر که این مردم محروم و جان به لب رسیده در هر محله و شهر، و در هر موسسه و کارخانه‌ای که هنوز در حال کار است، متشکل نشوند، خود را بهم پیوند نزنند، و سرنوشت امور خود را به دست نگیرند. در برابر این جنگ و به عنوان تنها راه مقابله‌ی موثر با آن، باید نیروی متحد و متشکل مردم محروم و جان به لب رسیده را حول پلاتفرم ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر به میدان مبارزه کشاند. جنبش جهانی ضد جنگ، که اکنون در آستانه‌ی اولین سالگرد این جنگ – علی‌رغم حضور دل‌گرم‌کننده‌ی جوانان و توده‌ی مردم منزجر و معترض به جنگ در روزهای ابتدای تهاجم نظامی به عراق – فقط ضعف طبقاتی خود را نشان می‌دهد، تنها در پرتو به میدان آمدن مردم کارگر متحد و متشکل در عراق و بروز اولین نشانه‌های مبارزه‌ی ضد سرمایه داری آنان ممکن است

با قوت و امیدی بیش از گذشته پرچم اعتراض طبقاتی به این جنگ را به دست گیرد و به سلک یک حامی جدی و صمیمی مردم کارگر و جنبش ضد سرمایه داری آنان در عراق در آید. اگر که جنبش ضد سرمایه داری مردم کارگر در عراق، جنبشی که در لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر ریشه دارد، سر بلند کند؛ آن گاه برآمد دویاری جنبش جهانی ضد جنگ – و این بار به مشابه جنبش طبقاتی ضد جنگ، که نیروی خود را از مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر می‌گیرد – جای تعجبی نخواهد داشت.

در دوره‌ی حاضر، برپایی تشکلهای محل زندگی و مرکز کار مردم محروم و جان به لب رسیده‌ی عراق، حول پلاتفرم ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، یک وظیفه‌ی عاجل و اساسی کمونیسم کارگران است. در محل زندگی، چنین تشکلی باید همگی مسایل زندگی مردم از تامین امنیت آنها تا سرپرستی امور محله، از تقسیم مواد غذایی و دارو تا برگزاری کلاس‌های درس و آموزش کودکان، از مقابله با دست درازی دستجات مرتجع ناسیونالیستی و مذهبی به این امورات

تا بیرون راندن سربازان آمریکایی از محله، را بر عهده گیرد. در مرکز کار نیز از تامین شرایط بهتر کار تا تعیین میزان دست مزد کارگر، از مدیریت امور مرکز کار تا سرپرستی تولید و توزیع، همه و همه می‌تواند بر عهده‌ی چنین تشکلی باشد. تشکلی که در محل زندگی و مرکز کار، به نیروی مردم متحد و هم سرنوشت شکل می‌گیرد، و با مشارکت و تصمیم جمعی آنها به حرکت در می‌آید، به سرعت در این وانفسای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عراق می‌تواند به یک بدیل جدی و به منبع امید و نیروی توده‌ی مردم عراق تبدیل شود. نمونه‌های کارساز عمل کرد چنین تشکلاتی، حتا اگر این نمونه‌ها

در آغاز کار از تعداد انگشتان یک دست هم تجاوز نکنند، اما به سرعت می‌تواند به محلات زندگی و مراکز کار دیگر تسری یابد، یک موضوع اصلی پراتیک توده‌ی مردم محلات و مراکز کاری دیگر شود، و در مسیر رشد و گسترش خود به تشکلات شهری، منطقه‌ای، و کشوری فرا برود. چنین تشکلاتی، اگر که برآمد نیروی طبقاتی متحد و متشکل توده‌ی مردم کارگر و محروم عراق باشند، امروز حاکمیت آنان بر محل زندگی و مرکز کار و فردا در مسیر پیش روی خود بر کل جامعه تامین خواهند نمود.

این، مبارزه‌ای مهم و قدم به قدم علیه سلطه‌ی ارتجاع سرمایه داری بر عراق است؛ مبارزه‌ای مهم، که در تقابل با لشکر «پیروز» و تمامی جریانات مسلح مذهبی و ناسیونالیستی، به وجود و برآمد گرایش کمونیستی کارگران و استقامت و روشن بینی طبقاتی آن‌گره خورده است. در این راه – به رغم این سیاست لیبرالی، که حضور امروز لشکر «پیروز» در عراق را از مبانی تهاجم نظامی دیروز آمریکا به این کشور جدا می‌کند و آن را برای حفظ «انتظام» این جامعه و در «امان بودن» مردم محروم و جان به لب رسیده‌ی عراق از تعدیات دستجات مسلح ناسیونالیستی و مذهبی لازم می‌شمارد؛



و هم چنین بر خلاف این موضع ناسیونالیستی، که مخالف وجود و حضور آمریکا در عراق به مثابه عامل تحقیر ملت عربی است - در خروج نیروهای اشغالگر آمریکا از عراق به این علت دینفع است، که فضای مناسب تری برای اظهار وجود مردم کارگر و مبارزه‌ی آنها برای در اختیار گرفتن سرنوشت زندگی و جامعه‌ی خود را می‌بیند. مبارزه علیه سلطه‌ی ارتجاع سرمایه داری و برای تامین یک زندگی شایسته‌ی انسان، بدون حضور لشکر تا بن دندان مسلحی - که در اساس به خاطر برقراری امکانات لازم برای بازتولید و استمرار حیات سرمایه داری در اشکالی به مراتب وحشیانه تر از گذشته، نه تنها در عراق، که در وسعتی به اندازه‌ی جهان، این کشور را به اشغال خود در آورده است - بی شک آسان‌تر و سریع تر پیش خواهد رفت. خروج نیروهای نظامی آمریکا و متحدین‌اش از عراق، که در متنی از هم بستگی و حمایت جهانی کارگران و مردم آزادی خواه از مبارزه‌ی مردم کارگر و محروم عراق دست نیافتنی نخواهد بود، موفقیته‌ی است که نه فقط آنان، که کارگران سراسر جهان را در مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری از موقعیت بهتری برخوردار خواهد کرد.

\* \* \*

این دفتر «نگاه» نیز به تم «طبقه‌ی کارگر و انقلاب اجتماعی» می‌پردازد. در مورد انقلابات اجتماعی بسیار گفته و نوشته شده است. اما انقلاب اجتماعی کارگران، به واقع چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، پاسخ این سؤال اساسی را از دل واقعیات همین جامعه‌ی سرمایه داری موجود بیرون می‌کشند. جامعه‌ی سرمایه داری، جامعه‌ی وارونه، و سراپا تبعیض و ستم و استثمار، است. در این جامعه، تولید کنندگان همگی ثروت‌ها و نعمات جامعه، تنها آن قدر از زندگی بهره دارند که بتوانند نیروی کار خود را برای فروشی هر روزه در آستان سرمایه داری بازتولید کنند؛ و اقلیتی از جامعه، از تصاحب محصول کار آن دیگران، چنان بر ثروت و قدرت تکیه زده‌اند که نیازی به کم ترین کار و زحمتی ندارند. این جامعه‌ی وارونه، و سراپا تبعیض و ستم و استثمار، دولت و پارلمان، ارتش و دادگاه، زندان و شکنجه گاه را خلق کرده است، خدا و مذهب را به کار گرفته است، تا بنیان‌های خود را محفوظ بدارد؛ تا هم چنان اکثریتی از جامعه در غل و زنجیر بردگی مزدی، ثروت و قدرت اقلیتی از همان جامعه را افزون کنند.

جامعه‌ی سرمایه داری بر پایه‌ی بردگی مزدی کارگران می‌چرخد؛ و تا وقتی بردگی مزدی برقرار باشد، کارگران از حقوق انسانی، از زندگی شایسته، از آزادی و برابری، و از کار و زحمت خود هیچ بهره‌ای نخواهند برد. وجود فقر و فلاکت، گرسنگی و آوارگی، میلیون‌ها میلیون بیکار، بردگی کودکان، ستم گری بر زنان، اعتیاد و فحشا، رقابت‌های لجام گسخته‌ی سیاسی و اقتصادی، و جنگ‌هایی که مردم بیگناه را گوشت دم توپ سرمایه داران می‌کند، همه و همه ناشی از وجود این جامعه‌ی است، که وارونه بنا شده است؛ جامعه‌ای که تولید کنندگان همگی ثروت‌ها و نعمات آن، صاحبان واقعی آن، در غل و زنجیر بردگی مزدی اسیرند. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای درهم کوبیدن بنیان‌های وارونه‌ی این جامعه و بنای درست آن بر مبنای آزادی و برابری و حرمت انسانی شهروندان آن است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه‌ی سرمایه دار بر وسایل تولید اجتماعی و برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی تولید کنندگان بر این وسایل است. انقلاب اجتماعی کارگران،

انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی، انقلابی برای رهایی انسان از بردگی مزدی و بازگرداندن شان و حرمت انسانی به اوست. اما بپردازیم به نوشته‌های این دفتر «نگاه»:

ناصر پایدار در نوشته‌ی «جنبش کارگری در ایران و انقلاب ۵۷»، به بررسی نقاط ضعف و قوت جنبش کارگری، نقش و جایگاه آن در این انقلاب، و دلایل بنیانی شکست کارگران در تقابل طبقاتی با بورژوازی در این دوره‌ی تاریخی می‌پردازد: «دربارهی جنبش کارگری ایران و حوادث سال ۵۷، سخن فراوان گفته شده است. این بحث‌ها عموماً حول عدم آمادگی کارگران برای سرکردگی انقلاب، بی تشکیلاتی و بی حزبی طبقه‌ی کارگر، هجوم سبعانه‌ی جمهوری اسلامی در کار تار و مار نمودن مقاومت‌ها و مبارزات توده‌های کارگر، برخورد برخی نیروهای چپ به مسایل روز جنبش کارگری، و نظایر این‌ها دور زده است.» اما نوشته‌ی حاضر ناصر پایدار ادامه‌ی این گونه بررسی‌ها نیست، بلکه تلاش می‌کند زمینه‌های اجتماعی، طبقاتی و تاریخی شکست طبقه‌ی کارگر در پیروسی حدال با بورژوازی در دوره‌ی تاریخی مورد نظر را بررسی کند. از نظر نویسنده، این رخ داد «باید توسط فعالین و آگاهان جنبش کارگری هر چه ژرف تر و طبقاتی‌تر کندوکاو شود و حاصل این کندوکاو، سلاح روز پیکار توده‌های کارگر علیه سرمایه داری گردد.» نوشته بر این مینا، و به این دلیل، بررسی خود از موضوع مورد بحث را پی می‌گیرد.

در این دفتر «نگاه»، گفت و گویی هم با سیروس بینا در زمینه‌ی «تاثیرات سیاست خصوصی سازی بر طبقه‌ی کارگر» صورت گرفته است. سیروس بینا در این گفت و گو، زمینه‌های تئوریک سیاست خصوصی سازی، دلایل سیاسی اتخاذ آن، و نتایج و تاثیراتی که بر زندگی طبقه‌ی کارگر به جا می‌گذارد را تشریح می‌کند.

بیژن هدایت در نوشته‌ی «بیکاری: درد مشترک کارگران» توضیح پدیده‌ی بیکاری، علل بنیانی آن و تاثیراتی که بر کل طبقه‌ی کارگر - چه کارگران بیکار و چه کارگران شاغل - می‌گذارد را فراروی خود قرار می‌دهد. به باور نویسنده، پدیده‌ی بیکاری چون شمشیر داموکلس در دست سرمایه داران عمل می‌کند؛ شمشیر برنده‌ای که سرمایه داران به ضرب آن می‌توانند شرایط سخت تر کار را بر کارگران شاغل تحمیل کنند؛ آنان را به بیکاری بکشانند؛ به قراردادهای موقت کار بین آنان رسمیت دهند؛ دست مردهای پایین‌تر را به آنان حقه‌ن نمایند؛ و تازه در صورت بروز کم ترین اعتراضی، جای کارگر شاغل معترض و «زبان درازی» که حق خود را می‌خواهد، با کارگر بیکاری که مزه‌ی فقر و گرسنگی خود و خانواده‌اش را برای مدت‌های مدید چشیده است، و «سر به راه» شده است، جایگزین نمایند. و «این واقعیات، که تجربه‌ی زندگی تلخ و گزنده‌ی طبقه‌ی کارگر جهانی در شرایط بیکاری فزاینده است، از ظرفیت و توان جنبش کارگری می‌کاهد و سطح زندگی فی الحال پایین طبقه‌ی کارگر را به درجات باز هم بیش‌تری تنزل می‌دهد.»

«انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران»، بخشی از یک نوشته‌ی تحقیقی بلند آصف بیات است، که تحت عنوان «سیاست‌های خیابانی: جنبش تهی‌دستان در ایران»، به صورت کتاب، منتشر شده است. «انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران» به پدیده‌ی بیکاری در ایران در سال‌های اول پس از انقلاب ۵۷، چگونگی ایجاد تشکلهای بیکاران، تقابل بیکاران و تشکلهای آنان با دولت جمهوری اسلامی و سرانجام مبارزه‌ی بیکاران می‌پردازد. این نوشته، جدای از برخی اشکالات در زمینه‌ی تحلیل جنبش بیکاران و سرانجام مبارزه‌ی آنان

— که چکیده‌ی آن در نوشته‌ی «بیکاری: درد مشترک کارگران» مورد بحث قرار گرفته است — اما مطلبی بسیار خواندنی و آموزنده است، که بخشی از تاریخ مبارزهی طبقه‌ی کارگر در ایران در سال‌های اول پس از انقلاب ۵۷ را به دقت و به روشنی تصویر می‌کند.

«اتحادیه تشکل اصلی کارگران است»، متن گفت و گویی است که به همت پروین اشرفی با فرد میوزین، از فعالین جنبش کارگری در کانادا صورت گرفته است. فرد میوزین، که خود را فعال عدالت اجتماعی، تشکل اتحادیه‌ای و یک سوسیالیست می‌خواند، در این گفت و گو، وضعیت طبقه‌ی کارگر در کانادا و چگونگی تهاجم کنونی سرمایه داری کانادا به کار و معیشت مردم کارگر در این کشور را توضیح می‌دهد. به رغم حقایقی که در نظرات فرد میوزین مطرح می‌شود، حقایقی که نشانی از ضعف و فروماندگی جنبش اتحادیه‌ای در اتحاد و تشکل یابی توده‌ی کارگران برای حفظ و دفاع از استانداردهای کار و معیشت آنان در برابر هجوم سرمایه داری را در خود دارد، اما وی هم چنان تشکل و جنبش اتحادیه‌ای را مناسب ترین ظرف اتحاد و تشکل یابی کارگران می‌داند. چرایی این امر، خود یک موضوع اصلی بحث دفترهای «نگاه»، در مباحث مربوط به گرایش‌های درونی جنبش کارگری و افق‌های سیاسی هر یک از آنها — از جمله جنبش اتحادیه‌ای — بوده است.

نوشته‌ی «به تشکل دیگری نیاز است»، توضیح کوتاهی از «نگاه» در همین باره است. «به تشکل دیگری نیاز است»، ضمن توضیح تناقض ذاتی جنبش اتحادیه‌ای، تناقضی که ریشه در سرشت درون ستیز نظام سرمایه داری دارد، به چرایی ضعف و کاستی تاریخی این جنبش در اتحاد و تشکل یابی طبقه‌ی کارگر و دفاع از کار و معیشت و حقوق انسانی مردم کارگر می‌پردازد و دو پرسش مشخص در این باره را در برابر هر فعال جنبش اتحادیه‌ای می‌گذارد: «پرسش نخست این که، وقتی حکم سرمایه چنین است که زندگی طبقه‌ی کارگر کانادا و کل طبقه‌ی کارگر جهانی قدم به قدم در آستان سودجویی سرمایه قربانی گردد، و جنبش اتحادیه‌ای به شهادت کارنامه‌ی چند دهه‌ی اخیرش منشاء حل هیچ معضلی در کار و معیشت مردم کارگر نبوده است، آیا در این صورت باز هم اتحادیه‌ها

مناسب ترین ظرف اتحاد و تشکل یابی کارگران هستند؟! و پرسش دوم این که، آیا اتحادیه‌ها خود در طول سالیان دراز در فرار دادن کارگران از مبارزه علیه اساس کار مزدی نقش بسیار جدی‌یی بازی نکرده‌اند؟ آیا اتحادیه‌ها به مثابه بخشی از ساختار «مدنیت» و نظم اجتماعی سرمایه در مهندسی افکار کارگران به نفع ماندگاری سرمایه، در متوهم ساختن آنان به امکان زندگی راحت و مرفه در شرایط استیلای بردگی مزدی، و در گذاشتن سر بورژوازی بر تنه‌ی کارگران موثرترین نقش را نداشته‌اند؟»

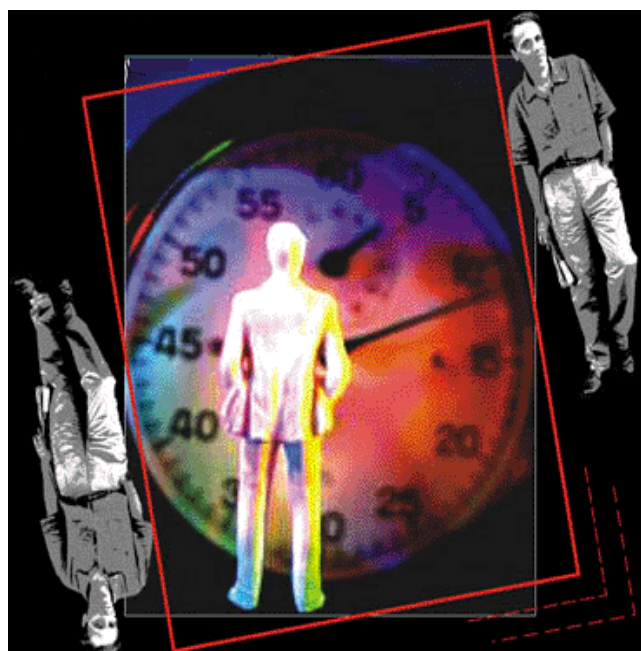
کامران نیری در «اتحادیه‌های کارگری و روابط کار در کوبا» به بررسی گزارش دبرا اوونسون، که با عنوان «کارگران در کوبا: اتحادیه‌ها و روابط کار»، به سال ۲۰۰۲ در ایالات متحده منتشر شده است، می‌پردازد. از نظر نویسنده، این گزارش، پژوهشی ارزنده از شرایط اتحادیه‌ها و روابط کار در کوبا است: «اهمیت پژوهش اوونسون به دلیل بررسی مفصل و موشکافانه‌ی اوست از شش حوزه‌ی روابط کار در کوبا: ۱- استخدام و اشتغال؛ ۲- حقوق و مزایا؛ ۳- قراردادهای جمعی؛ ۴- رسیدگی به شکایات؛ ۵- تامین اجتماعی و مزایای دیگر؛ و ۶- روابط کار در شرکت‌هایی که با مشارکت سرمایه‌ی خارجی فعالیت می‌کنند.» نوشته‌ی «اتحادیه‌های کارگری و روابط کار در کوبا»، که در دو بخش تنظیم شده است و بخش دوم آن در دفتر آتی «نگاه» خواهد آمد، نوشته‌ی جامع و دقیق است که خواننده‌ی علاقه مند را تا حدود زیادی با وضعیت طبقه‌ی کارگر در کوبا و شرایط تشکل یابی آن آشنا می‌کند.

«تجدید سازمان صنعت شکر در کوبا»، مطلب دیگری از کامران نیری است که به بررسی و ارزیابی از تجدید سازمان صنعت شکر در کوبا می‌پردازد. نویسنده در مقدمه‌ی این مطلب، درباره‌ی جایگاه و اهمیت این بررسی، می‌نویسد: «کارگران در سراسر جهان با پدیده‌ی تجدید سازمان موسسات و صنایع سرمایه داری آشنا هستند. تجدید سازمان در اقتصاد و جوامع سرمایه داری معمولاً به معنی دخالت مدیران، سرمایه داران و دولت سرمایه داری در بازتعریف روابط کار تحت لوای منطقی کردن آن، افزایش کارآیی و بارآوری کار، و البته سودآوری است. کارگران با تجربه می‌دانند، که سودآوری بیش‌تر تنها از طریق تشدید استثمار کارگر میسر می‌شود. در نتیجه، کارگران با پدیده‌ی تجدید سازمان معمولاً به صورت فاجعه‌ای نابهنگام روبرو می‌شوند، که در برابر آن یا ناتوان هستند و یا باید به هر وسیله‌ی ممکن دست به مقاومت و مبارزه بزنند؛ چرا که تجدید سازمان به تقلیل نیروی کار و تشدید فرآیند کار برای کارگران خوش بختی که مشمول بیکار سازی مدیریت نشده‌اند، می‌شود... در این شرایط، بررسی تجدید سازمان صنعت شکر در کوبا نمونه‌ای ارزنده را در برابر فعالین کارگری و سوسیالیست قرار می‌دهد.» در واقع، مساله‌ی اساسی «تجدید سازمان» نیست، بلکه این است که کدام طبقه‌ی اجتماعی، کدام نیروی سیاسی و کدام اهداف اقتصادی در امر تجدید سازمان دخیل هستند و آیا کارگران و تشکلات آنان قدرت مندتر از از این فرآیند سر بلند خواهند کرد یا نه؟

\* \* \*

در این دفتر «نگاه»، مقالاتی را نیز درباره‌ی مساله‌ی زن، تحت عنوان بخش «ویژه‌ی زن»، تدارک دیده‌ایم.

پروین اشرفی در «جنسیت و انتهای یک دو راهی تاریخی»، به تشریح نقطه نظرات متفاوت درباره‌ی مساله‌ی زن و جایگاه طبقاتی آن‌ها می‌پردازد. به باور نویسنده، سه دیدگاه و نگرش در تحلیل از



معضلات زنان، یعنی ستم دوگانه بر نیمی از بشریت، وجود دارد. اول: نگرش مردانه مبتنی بر هویت جنسیتی برای زنان، که بیش‌تر به دیدگاه «جنسیتی مردسالارانه» معروف است و همواره بدن زن را به مثابه نقطه‌ی عزیمت تفکر خود قرار می‌دهد و لاجرم به بدن زن از دیدگاهی مردانه برخورد می‌کند؛ دوم: نگرش «جنسیتی زنانه»، که متکی بر هویت جنسیتی است. این نگرش نیز همگی تحلیل‌ها و عمل کردها و روش‌های خود علیه نگرش و سیاست‌های مردسالارانه‌ی جنسیت‌گرا را بر موضعی جنسی متکی می‌سازد. نقطه‌ی اشتراک این بینش با نگرش مردانه بر جنسیت، در این است که هر دوی آن‌ها بدن زن - یعنی جنسیت وی - را نقطه‌ی آغاز تحلیل خود از حرکت و فعالیت و موجودیت وی قرار می‌دهند. سوم: نگرش غیر جنسیتی، که نگرشی انسانی بر مبنای هویت انسانی زن است. این نگرش زن را نه فقط به عنوان یک زن، بلکه به مثابه انسانی که متعلق به اقشار و طبقات خاصی از جامعه است، در نظر می‌گیرد و بر این باور است که تفاوت‌های جنسیتی در همه‌ی شئون زندگی باید از بین برده شوند و زنان به برابری کامل دست یابند. نگرش غیر جنسیتی، نه با تکیه بر جنسیت، که متکی بر مبارزه‌ی طبقاتی در صدد تغییر بنیادین شرایط نابرابر موجود و موقعیت فرودست زنان می‌باشد.

«مصاف‌های جنبش زنان»، از لیلا دانش، در بررسی جنبش زنان در شرایط امروز، به توضیح دو تصویر قابل تشخیص در این جنبش می‌پردازد. اول: عروج جدید این جنبش و دوم: فقدان افق یا پرچمی متحد‌کننده در آن. نوشته در سیر تطور خود به مساله‌ی گلوبالیزاسیون و ارتباط تنگاتنگ این دوره‌ی جنبش زنان با آن می‌پردازد. «جنبش زنان مهر و نشان این روند جهانی را بر خود دارد، به این دلیل ساده که در سایه‌ی این روند است که توده‌ی عظیمی از زنان در موقعیت فروشنندگان یکی از ارزان‌ترین بخش‌های نیروی کار قرار می‌گیرند.» به باور نویسنده، مهم‌ترین وجه مشخصه‌ی موقعیت امروز زن در راستای تحولات ناشی از انقلاب تکنولوژیک را باید در «مطلوب شدن کار زنان» دید. «به این ترتیب، مساله این است که اگر حاصل روندهای جاری این است که توده‌ی وسیع‌تری از زنان به فروشنندگان نیروی کارشان تبدیل می‌شوند و یا به عبارت دیگر، توده‌ی وسیع‌تری از زنان در تلاش برای بهبود شرایط زیست و کارشان در تقابل دائمی با جامعه‌ی سرمایه‌داری قرار می‌گیرند، آیا این نیروی وسیع و میلیونی بالقوه امکان متحد شدن در یک پلاتفرم مبارزاتی ضد کاپیتالیستی را ندارد؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت، که اگر قرار است جنبش زنان در برگیرنده‌ی اکثریت زنان باشد، چاره‌ای جز این ندارد که پرچم خواست‌های این زنان را پرچم اتحاد صفوف خود کند؟» «مصاف‌های جنبش زنان»، در ادامه، پاسخ خود به این سؤال را با خواننده‌ی علاقه‌مند در میان می‌گذارد.

نوشته «زن در فرهنگ عامه»، از فریده ثابتی، وضعیت ستم بر زن را از طریق خوانش فرهنگ و باورها - و به طور اخص، ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ عامه - در جامعه‌ی ایران بررسی می‌کند: «امثال و حکم در هر جامعه، بخشی از فرهنگ غالب آن جامعه است و با توجه به مفاهیمی که ارائه می‌دهد - به هم راه دین و اخلاق و عرف و... - در بطن ایدئولوژی مسلط، که ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است، جای می‌گیرد. اگر چه بسط آن نه به اجبار، که توسط توده‌های تحت سلطه، زبان به زبان و زمان به زمان، به پیش برده می‌شود، به نحوی که منشا و هدف اولیه‌ی آن مشخص نمی‌گردد. به هر حال، امثال و حکم، تولید ذهنی انسان‌ها است. و این تولید ذهنی، رابطه‌ی

مستقیم با فعالیت مادی آن‌ها دارد، به نحوی که اگر آن‌ها را دنبال کنیم، سر نخ به سیستم ایدئولوژیک یک جامعه می‌رسد که برخاسته از شیوه‌ی تولید حاکم و در خدمت و در پیوند با آن است.» نوشته در ادامه‌ی خود به امثال و حکم متعددی می‌پردازد، که بر همین مبنا، جنسیت و موجودیت زن را مورد تحقیر و ارباب قرار می‌دهند. «زن در فرهنگ عامه»، از جمله نوشته‌های جالب در بررسی مساله‌ی زن است، که مورد توجه خواننده‌ی علاقه‌مند قرار خواهد گرفت.

«سلام بر شما دردسر سازان!»، برگردان فارسی سخن رانی پروین اشرفی در تجمع زنان در ونکوور کانادا به مناسبت هشتم مارس است. پروین اشرفی در این سخن رانی، ضمن توضیح کوتاه موقعیت امروز زنان در سطح جهان، آن را ناشی از وجود نظام سرمایه‌داری و قانون سود آن می‌داند. و از این رو، در پایان سخن رانی، شنونده را در برابر کارکرد این نظام قرار می‌دهد و می‌پرسد: «آیا ما می‌خواهیم در مقابل قوانین چنین سیستمی، که زنده بودن و تداوم‌اش به کشتار کودکان و محکوم کردن بیلیون‌ها مردم به گرسنگی، بی‌خانمانی و بردگی بستگی دارد، کوتاه بیاییم؟» پاسخ خود وی، و شنوندگان این سخن رانی، به این سؤال طبیعتاً منفی است: «ما دردسرسازان می‌خواهیم این بی‌عدالتی‌ها، این فقر و فلاکت، را متوقف کنیم... امروز ما علیه سرمایه‌داری و پدرسالاری، به عنوان عامل بیکاری، فقر و همه‌ی رنج‌های بشری می‌جنگیم. امروز ما ایجاد یک دنیای آزاد، برابر و بهتر را مطالبه می‌کنیم. امروز ما دردسرسازان یک بار دیگر متحد می‌شویم.»

\* \* \*

در صفحه‌ی «سخن آزاد» این دفتر، گفت و گوی نشریه‌ی «مانتلی ریویو» با هری مگدوف را انتخاب کرده‌ایم. «سرمایه‌داری به مثابه یک اقتصاد جهانی»، گفت و گویی با هری مگدوف است که توسط پروین اشرفی به فارسی برگردان شده است. وی در این گفت و گو به تشریح نظرات خود در زمینه‌ی تولد سرمایه‌داری به مثابه یک اقتصاد جهانی، تفاوت بین سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی از یک طرف، و عدم تشابه چگونگی توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی در کشورهای مختلف از طرف دیگر، مسیر سرمایه‌داری چین، گرایش به کساد‌ی به عنوان یک نیروی محرکه‌ی همیشگی برای امپریالیسم و دینامیسم درونی آن، نیاز به بازارهای جدید به عنوان پاسخی به پدیده‌ی رکود و کساد‌ی سرمایه‌داری، جنگ سرد و نقش اتحاد شوروی در معادلات جهان آن دوره، دنیای پس از جنگ سرد و جایگاه امپراتوری ایالات متحده، و نیز دلایل جنگ عراق می‌پردازد. برگردان و درج این گفت و گوی هری مگدوف را از این جهت در این دفتر «نگاه» سودمند یافتیم، که یک بار دیگر خواننده‌ی جدی و علاقه‌مند را با چند و چون آن نقطه‌نظراتی که تحت عنوان سوسیالیسم، چیزی جز سرمایه‌داری دولتی را بیان نمی‌کند، آشنا می‌سازد. توضیح «نگاه» بر این گفت و گو، که در ادامه‌ی آن آمده است، برخی از مهم‌ترین اشکالات همین نوع نظرات طرح شده توسط هری مگدوف را به اختصار برمی‌شمارد.

اول آوریل ۲۰۰۶

